

جنگ جنگی نابرابر بود

جنگ جنگی فوقِ باور بود (تکرار چهارگانه‌ی جنگ؛ آرایه‌ی تکرار)

کیسه‌های فاکّی و فونی

فطّ مرزی را جدا می‌کرد (واج آرایه‌ی در تکرار حرف «خ»)

دشمن بر عهد بی‌انصاف

با هیوم بی‌امان خود

مرزها را بابه‌جا می‌کرد

از میان آتش و باروت (آتش و باروت؛ آرایه‌ی تناسب)

می‌وزید از هر طرف، هر جا

تیرهای وهشی و سرکش (وهشی و سرکش؛ آرایه‌ی تناسب)

موشک و خمپاره و ترکش (تیر و موشک و خمپاره و ترکش؛ مراعات نظیر)

آن طرف، نصف جهان با تانک‌های آتشین در راه

این طرف، ایرانیان تنها

این طرف، تنها سلاح جنگ، ایمان بود (مبالغه)

فانه‌های فاک و فون فورده (واج آرایه‌ی در تکرار حرف «خ»)

مهر شیران و دلیران بود

شهر فونین، شهر فرمشهر

در غروب آفتاب فویش

پشم در پشم افق می‌دوخت (پشم در پشم افق می‌دوخت؛ آرایه‌ی تشفیف)

در دهان تانک‌ها می‌سوخت (پشم افق / دهان تانک‌ها؛ اضافه‌ی استعاری)

شهر، شیرمردان را صدا می‌زد : (شهر فرمشهر شیرمردان را صدا می‌زد؛ آرایه‌ی تشفیف)

آی ای مردان نام آور

ای همیشه نامتان پیروز (واج آرایه‌ی در تکرار حرف «آ ای»)

بی‌گمان امروز

فصلی از تکرار تاریخ است

گر بماند دشمن، از هر سو

فانه‌ها مان تنگ فواید شد

ناممان در دفتر تاریخ

کوچک و کم رنگ فواید شد

پس برای سویم خرداها

دل به موج آب باید زد (باید دلمان را به دریا بنزنیم.)

سر به دست باد باید داد (باید سر فودمان را به باد دهیم)

فون میان سنگر آزادگان جوشید (سنگر آزادگان: سنگر ایرانیان)

مثل یک موج فروشان شد (فون مثل موج فروشان شد: آرایه‌ی تشبیه)

کودکی از دامن این موج بیرون جست

از کمنر آرزوها رست (کمنر آرزوها: ترکیب اضافی، اضافه‌ی تشبیه‌ی)

پشیم او در پشیم دشمن بود

دست او در درست نارنجک (درست نارنجک: ضامن انفجاری نارنجک/ اضافه‌ی استعاری)

جنگ، جنگی نابرابر بود

جنگ، جنگی فوق‌باور بود

کودک تنها، به روی خاکریز آمد

صدهزاران پشیم، قاب عکس کودک شد (همه با هیرت به کودک ایرانی نگاه می‌کردند)

پشیم‌ها از این و آن پیرسان:

کیست این کودک؟

او چه می‌فواید از این میدان؟

صفه‌ی جانبازی است این‌جا؟

یا زمین بازی است این‌جا؟

آرایه‌ی تباهل العارف: گوینده در موضوعی مشفق به گونه‌ای پرسش می‌کند که گویی در آن موضوع آگاهی ندارد و خود را به نادانی می‌زند. مثال:

«وَمَا تِلْكَ بَيِّمِينَكَ يَا مُوسَى»: «ای موسی در دست چه داری؟»

یا: اینک به هیرتم / کاین شعر عاشقانه پر شور و جزبه را

باران سروده است، یا من سروده‌ام؟

دشمنان کور دل، اما

در دلش، فورشید ایمان را نمی‌دیدند (فورشید ایمان: اضافه‌ی تشبیه‌ی)

تیغ آتش‌فیز دستان را نمی‌دیدند

در نگاهش فشم و آتش را نمی‌دیدند (فشم و آتش: تناسب)

بر کمانش تیر آرش را نمی‌دیدند

در رگش فون سیاوش را نمی‌دیدند. (واج آرایی در تکرار «ش»)

کودک ما بغض خود را فور

پشم در پشمان دشمن کرد

با صدایی صاف و روشن گفت: صدایی صاف و روشن: آرایه‌ی حس‌آمیزی دارد)

حس‌آمیزی: گاهی آدمی با بهره‌گیری از نیروی خیال لذات مربوط به یک حس را به حس دیگر انتقال می‌دهد. حس‌آمیزی به آرایه‌ای گفته می‌شود که در آن محسوسات یکی از حواس را به حس دیگری نسبت می‌دهیم و یک چیز واحد را با دو حس درک می‌کنیم. نگاه سرد، درک سبز، عقل سرخ.

«آی ای دشمن

من حسین کوپک ایران زمین هستم

تانک‌های شومتان را در کمین هستم

مثل کوهی آهنین هستم».

ناگهان تکبیر پر واکرد «تکبیر پر واکرد: جان بخشی/ جاندار پنداری»

در میان آتش و باروت غوغا کرد

کودکی از جنس نارنگ

در دهان تانک‌ها افتاد.... (دهان تانک‌ها: اضافه‌ی استعاری)

لفظه‌ای دیگر

از تمام تانک‌ها، تنها

تلی از خاکستر خاموش

ماند روی دست‌های دشت (دست‌های دشت: اضافه‌ی استعاری) / (دست و دشت: جناس فطی)

آسمان از شوق، دف می‌زد (تشفیف / انسان انگاری)

شطّ فرّمشهر، کف می‌زد (تشفیف / انسان انگاری)

شهر یک باره به فویش آمد شهر: مردم شهر (مجاز)

پشم اشک آلوده را وا کرد (تشفیف / انسان انگاری)

بر فراز گنبدی زیبا

قصه‌ی تکرار آرش را، شهر، قصه‌ی تکرار آرش را، باز هم خواند و تماشا کرد: (تشفیف / انسان انگاری)

باز هم خواند و تماشا کرد.